

هاینریش مان | ترجمه‌ی محمود حدادی |

# عروسی خونین پاریس

جوانی  
هانری  
چهارم



بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب پارسه

## فهرست

۱۳	در شرح رمان تاریخی .....
۱۴	درباره‌ی نویسنده و اثرش .....
۲۰	گاهنامه‌ی جنگ‌های عقیدتی در فرانسه .....
۳۰	فصل اول: پیرنه .....
۳۰	تبار .....
۳۵	سفر .....
۳۸	نخستین برخوردها .....
۴۲	دشمنان .....
۴۵	عشق پیشین .....
۴۷	هان، خدا! خویشتن بنمای! .....
۵۲	نخستین جدایی .....
۵۸	روزی که پدر مرد .....
۶۰	میهمان شگفت .....
۶۳	همایش .....
۶۶	چکیده‌ی سخن (Moralité) .....

۶۷	..... فصل دوم: زان
۶۷	..... دژی بر ساحل اقیانوس
۷۱	..... بهای جنگ‌ها
۸۰	..... نزاع خانوادگی
۸۵	..... انگلستان
۸۹	..... دار، دام و ذهنی روشن
۹۲	..... شورای سه‌گانه
۹۵	..... تنها یک زن، کاملاً جدی
۹۸	..... یک پرده‌ی فلورانس
۱۰۴	..... نامه‌ها
۱۰۹	..... تا پریده‌رنگ نباشیم
۱۱۱	..... همان سپیده
۱۱۳	..... مسیح
۱۱۹	..... چهره‌ی نو او
۱۲۴	..... واپسین فرستاده‌اش
۱۲۷	..... چکیده‌ی سخن (Moralité)
۱۲۹	..... فصل سوم: لوور
۱۲۹	..... خیابان‌های خالی
۱۳۲	..... خواهر
۱۳۳	..... کاخ شاهی
۱۳۶	..... پری بداندیش
۱۳۹	..... دو سیاهپوش
۱۴۲	..... پری بداندیش پیروز می‌شود
۱۴۵	..... وجدانی سرزنش‌آلود
۱۴۷	..... دالان هفت تو
۱۵۳	..... جشن خوشامدگویی
۱۵۹	..... خوان شاهی
۱۶۷	..... میخانه‌ی پست
۱۷۲	..... ساعت آخر

- ۱۸۰ ..... چکیده‌ی سخن (Moralité) .....
- فصل چهارم: مارگو ..... ۱۸۱
- بر داربست بلند، آزاد در معرض تماشا ..... ۱۸۱
- ونوسِ خاتون ..... ۱۸۷
- خانندان اتریش ..... ۱۹۱
- زخم ..... ۱۹۷
- هشدار ..... ۲۰۰
- خواب ..... ۲۰۸
- نجات ..... ۲۰۹
- نشانه‌ها ..... ۲۱۶
- و جادو ..... ۲۲۳
- کمین ..... ۲۳۰
- آدینه ..... ۲۳۳
- شامِ پیشین ..... ۲۴۱
- برادرم کجاست؟ ..... ۲۴۴
- اعتراف ..... ۲۴۸
- هرای کشتار ..... ۲۵۱
- دیدار دوباره ..... ۲۵۷
- سرانجام ..... ۲۶۴
- چکیده‌ی سخن (Moralité) ..... ۲۶۷
- فصل پنجم: مکتب نامرادی ..... ۲۶۸
- من دوزخ را نمی‌شناختم ..... ۲۶۸
- زخم و دردمی نشانند (Faciunt pue dolorem) ..... ۲۷۱
- اما من را در دست دارند ..... ۲۷۵
- شکست ..... ۲۸۳
- نفرت ..... ۲۸۸
- یک صدا ..... ۲۹۴
- نفرت نزدیک می‌کند ..... ۲۹۸

کار عشق به این جامی رسد.....	۳۰۳
گفت و گو بر ساحل دریا.....	۳۰۶
با سَرِ وارو.....	۳۱۴
مرگ و دایه.....	۳۲۲
چکیده‌ی سخن (Moralité).....	۳۲۷
<b>فصل ششم: رنگ باختگی اندیشه.....</b>	
یک اتحاد نامنتظر.....	۳۲۸
مأموریت دوم.....	۳۳۲
دربار نو.....	۳۳۶
آیا چیست نفرت.....	۳۴۳
صحنه‌ی سه هانری.....	۳۵۱
مشاهدات یک شهروند.....	۳۵۷
خوشی.....	۳۶۳
چرخش.....	۳۷۱
روح.....	۳۷۷
کوچ.....	۳۸۶
از تبار شاهی.....	۳۹۵
چکیده‌ی سخن (Moralité).....	۴۰۲
<b>فصل هفتم: آسیاهای زندگی.....</b>	
نبرد کوچک من.....	۴۰۴
کاخ (ChâteaudelaGrange).....	۴۱۲
در باغ.....	۴۱۴
انجمن رایزنی.....	۴۱۸
مورنه یا پارسایی.....	۴۲۴
یک راز گران‌بار.....	۴۳۳
آسیا.....	۴۳۸
دشمن.....	۴۴۳
اُز یا انسانیت.....	۴۵۲

۴۵۸.....	میهمانان بلندپایه
۴۶۵.....	چکیده‌ی سخن (Moralité)
<b>فصل هشتم: به طرف تخت شاهی</b>	
۴۶۷.....	چنین نمی ماند
۴۷۰.....	نخستین
۴۷۶.....	بانوی آوازه
۴۷۹.....	وداع با مارگو
۴۸۹.....	خاکسپاری
۴۹۳.....	الهه‌ی هنر
۴۹۸.....	چهارنعل
۵۰۰.....	وارث تاج
۵۰۶.....	وسوسه
۵۱۳.....	روز شادمانه
۵۳۱.....	چکیده‌ی سخن (Moralité)
<b>فصل نهم: کشتگان سر راه</b>	
۵۲۲.....	چه کسی جرئت می کند
۵۲۸.....	شب با قاتل
۵۳۲.....	صدا
۵۳۸.....	رقص کشتگان
۵۴۲.....	به جستجوی هم
۵۵۱.....	کتاب دوم سموئیل، باب نخست، آیه‌های ۱۹ و ۲۵
۵۵۵.....	در زمین و آسمان
۵۶۱.....	مزماری و هشتم
۵۶۹.....	چکیده‌ی سخن (Moralité)
۵۷۱.....	پیوست

## در شرح رمان تاریخی

ما در گذشته‌ی تاریخ از پی آتش می‌جوییم، نه خاکستر.

ژان ژوزه

از شخصیت‌های انقلاب فرانسه

در رمان تاریخی ... آنچه ما را به خود مشغول می‌دارد، دورانِ دورِ تاریخ نیست، بل حفظِ تاریخِ این دورانِ چونانِ رازِ مبادله‌ی گفتِ پیشینیان و پیش‌گفتِ آینده است، مبادله‌ای که به اصطلاح «روزی روزگاری» معنای خاص این تعبیر، یعنی چشم‌انداز دوسویه‌ی گذشته و آینده‌ی آن — و به این ترتیب، بارِ اکنونِ بالقوه‌اش را می‌بخشد.

توماس مان

در معرکه‌ی زندگی، هنر، به‌ویژه رمان‌نویسی، نگاهی نکته‌یاب نشان می‌دهد. رُمان رگه‌ی رویدادهای بنیادینِ زندگی را از بستر روزمرگی بیرون می‌آورد و با ارائه‌ی چکیده‌ای از این رویدادها، عرصه‌ی ادبیات را به تجلی‌گاه راستین تاریخ بدل می‌کند. «جامعه باید بداند که زندگی پالوده‌ی خود و سیمایی را که شاخص هستی او در چشم آیندگان است، تنها در آثار ادبی خویش می‌یابد.»

چنین، هنرمند در مقام صورت‌نگرِ سرشتِ زندگی و پاسدار بنیاد تاریخ، بر شاهان فراتر می‌نشیند.

توماس مان

## درباره‌ی نویسنده و اثرش

هاینریش مان از شخصیت‌های بزرگ فرهنگی و اجتماعی آلمان در نیمه‌ی نخست قرن بیستم است.

دوران کودکی‌اش مقارن افتاد با تشکیل امپراتوری دوم آلمان و پیوستن آن به کشورهای بزرگ اروپایی در رقابتِ خونینِ آن‌ها بر سر قدرت و مستعمره. شکوفایی صنعت و اقتصاد آلمان در فضای تعصب ملی و نژادی، سال‌های جوانی او را همراهی می‌کرد، وی دوران آفرینش ادبی خود را با آن نسل از هموطنانش سهیم بود که جنگ جهانی اول و دوم را از سر گذراندند.

در چنین دوران تیره‌ای، او یکی از روشن‌بین‌ترین ترسیم‌گران سیمای زمانه و کشور خود بود، و در هنگامه‌ی بدروزی ملت‌های اروپا، آرمان‌خواهی که در آثارش رویاهای همیشگی انسان‌ها، با شناخت باریک‌بینانه‌ی زندگی مردم، یک‌جا آمده است.

مان در سال ۱۸۷۱ در لوبک به دنیا آمد. خانواده‌اش از اشراف کهن این شهر بندری - بازرگانی بودند. در کودکی پای کتاب‌خوانی‌های مادر بزرگ خود می‌نشست، که در خانه، برای بچه‌های فقیر کتابخانه‌ای ساخته بود و روزهای یکشنبه برای‌شان انجیل و افسانه می‌خواند.

از جوانی علاقه به نقاشی و شعر داشت و به سبک هاینریش هاینه، شاعر عصر رمانتیک، شعر می‌گفت.



پدرش، با آن‌که به راه و علاقه‌ی پسر خوشبینانه نمی‌نگریست، او را با ادبیات فرانسه آشنا کرد و این آشنایی تأثیری عمیق بر اندیشه و قلم او گذاشت. متأثر از نویسندگانی مثل بلزاک، استاندال و فلور، هاینریش مان در عصر امپراتوری، میان نویسندگان همدوره‌ی خود با جمهوری‌خواهی پیگیرش برجستگی می‌یابد.

وی در ابتدای جوانی پدرِ خود را از دست داد و به مونیخ کوچ کرد. در همین سال‌ها با پرکاری بسیار به نویسندگی روی آورد. چندسالی با برادر کوچک‌تر خود، توماس مان، نویسنده‌ی بلندنام آلمانی، در ایتالیا زندگی کرد. سال‌های اقامت در این کشور تأثیری مستقیم بر آثار او گذاشت. کوشش در راه آشناکردن ملت‌های اروپا با فرهنگ یکدیگر از ویژگی‌های ادبی اوست و در این زمینه می‌توان از جمله از رُمان شهر کوچک او یاد کرد که مردم دهکده‌ای در ایتالیا قهرمانان آن‌اند، نیز از همین جوانی و فرجام شاه هانزی چهارم.

در نخستین اثر موفقش فرشته‌ی آبی، روایت عشق پیرانه سرآموزگاری خشک‌اندیش و محصل آزار، طنزی پخته نشان می‌دهد. از روی این رمان در سال ۱۹۳۰ فیلمی ساخته شد با نقش‌پردازی مارلنه دیدریش، که صنعت سینمای آلمان را به توفیقی جهانی رساند. آوازه‌ی به‌سزای خود را، هاینریش مان با رمان زیر دست یافت، که تصویری صائب و همه‌جانبه از نظام قیصری است. طرح‌های نخست آن در سال ۱۹۰۶، بی‌فاصله پس از انتشار فرشته‌ی آبی، روی کاغذ آمد، در سال ۱۹۱۴ کار نگارش آن پایان یافت، اما انتشار آن با بروز جنگ جهانی اول متوقف شد. شناخت عمیق و روان‌شناسانه‌ای که از اجتماع آلمان قیصری در هر صفحه این رمان موج می‌زند، آن را مثل آینه‌ای نشانگر آینده، با گذشت زمان تازه‌تر می‌کرد، گو این‌که پس از فروپاشی حکومت قیصر ویلهلم دوم بود که برای نخستین‌بار انتشارش ممکن شد.

هاینریش مان در این رمان قدرت پوچ، و از این‌رو چاپلوس پرور دولت ویلهلمی، و جاه‌طلبی آن را با نکته‌سنجی قانع‌کننده‌ای نشان داد، و جز این نیز تمامی توان خود را در مقام شخصیتی اجتماعی به کار گرفت تا مگر جنگ جهانی اول درنگیرد. می‌گفت خطاهای جهان واقع به همان اندازه رنجش می‌دهد که خط‌های شخصی. با این حال مقدرش بود که شاهد جنگی گسترده‌تر از این باشد. با قدرت‌یابی هیتلر در سال ۱۹۳۳، از فرهنگستان هنری پروس، که دو سال پیش‌ترش به ریاست بخش ادبی آن انتخاب شده بود، اخراج شد و کتاب‌هایش در آتش سوخت. مان ابتدا به چکسلواکی و از آن‌جا به فرانسه گریخت.

وی تا دیری از پناهندگی خود به فرانسه با طنز یاد می‌کرد، چراکه در این‌جا، و در سال‌های سپاه حکومت هیتلری، به‌عنوان برابر نهادی بر خشونت و تجاوز، و نمونه‌ای

تاریخی از پیروزی نیکی بر بدی، حماسه‌ی هانری فرانسوی را بر محور عروسی خونین پاریس می‌نوشت و از این رو اقامتش در این کشور تنها می‌توانست به سود این رمان باشد. هاینریش مان در این سال‌ها به حکم زمان، بیش از پیش به مبارزه‌ی سیاسی روی آورد. در پاریس در سال ۱۹۳۵ در «کنگره‌ی بین‌المللی نویسندگان برای دفاع از فرهنگ»، سرپرست نویسندگان آلمانی بود. نیز «کتابخانه‌ی آزاد آلمان» را بنیان گذاشت که وظیفه‌ی خود قرار داد حافظ کتاب‌هایی باشد که نازی‌ها به لهیب آتش می‌سپردند. در سال ۱۹۳۸ به ریاست «کمیته‌های جبهه‌ی ملی ضد فاشیستی» انتخاب شد.

با سقوط فرانسه و اشغال آن به دست ارتش نازی در سال ۱۹۴۰، هاینریش مان ناگزیر به هجرتی دوم شد. پس، از راه پرتقال و اقیانوس اطلس به دیار دور آمریکا رفت و اینک مردی کم‌وبیش سالخورده بود.

در آمریکا یک - دو رمان نوشت که شهرت چندانی نیافتند. اثر مشهورتر او در این دیار مجموعه‌ی خاطرات اوست، به نام بازبینی یک دوران، که ترجمه‌ی آن به انگلیسی مطرح، ولی با مرگ روزولت و ظهور مک کارتیسم رها شد. بدین ترتیب هاینریش مان در آمریکا به‌شکلی قطعی تنها و گمنام ماند، و هم در آن‌جا و پیش از آن‌که بتواند آخرین آرزویش را برآورد و به وطنش برگردد، مرگ، مهاجرت هفده‌ساله‌ی او را بی‌بازگشت گذاشت. وی در ماه مارس ۱۹۵۰ در هفتاد و نه سالگی در سانتامونیکا‌ی لوس آنجلس درگذشت. سال‌های پیری او با بیماری‌های گوناگون همراه بود، چندان که برادرش، توماس مان، مرگ آرام او را، که شبانه و در پی یک خونریزی مغزی رخ داد، «گشایشی کریم» خواند.

هاینریش مان با تکیه بر زمینه‌ای که تئودور فونتانه، نویسنده‌ی واقع‌گرای آلمانی در سده‌ی نوزدهم، ایجاد کرد، همراه برادر خود یک‌بار دیگر پس از غول‌هایی چون گوته و ویلند، رمان آلمانی را به سطحی جهانی آورد. میراث ادبی او نوزده رمان و چندین ده نُوول است، نیز نقدهایی را دربرمی‌گیرد، مانند روح و عمل، امیل زولا و نفرت، که به پیروی از سنت ادبی فرانسه تعهد اجتماعی و آرمان‌های عصر روشنگری را در ادبیات آلمان از نو زنده کردند.

هم‌چنان‌که رفت، هاینریش مان هنگام هجرت به فرانسه، در چمدانی، میان اندک وسایل شخصیش، طرح رُمان هانری چهارم، یا عروسی خونین پاریس را با خود نجات می‌داد. وی در سال‌های اقامت در این کشور این حماسه‌ی غزل‌وار را نوشت و در آن نظر به پهنه‌ی گسترده‌ی این رمان، تمامی اندوخته‌ی تجربه‌ی شخصی و دانش خود را گرد